

ژانوس توسعه‌گرایی در ایران؛ مقایسه نتایج سیاستگذاری نامتوازن توسعه در رژیم پهلوی و نظام جمهوری اسلامی

شهرزاد شریعتی^۱

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، تبیین تفهیمی تأثیر نگرش‌های غیر فرهنگی به توسعه از سوی برخی دولتمردان در ایران، طی نیم قرن اخیر بود؛ چرا که این امر همواره موجب تضاد «شبه آنتاگونیستی» بین اقشار سنتی و مدرن جامعه ایرانی شده است. **روش:** روش تحقیق، توصیفی پساویدادی است و جمع‌آوری داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی آمار و اسناد منابع رسمی صورت پذیرفته و تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز به روش تحلیل گفتمانی «متون اجتماعی» است. **یافته‌ها:** بسیاری از سیاستگذاری‌های توسعه در کشور اگر چه ممکن است در ظاهر منجر به دگرگونی در شرایط موجود کشور شود و حتی برخی شاخصها را بهبود دهد، اما در تحلیل نهایی به واسطه ایجاد تضادهای بنیادین در جامعه ایرانی و اعمال حکمرانی «بد»، فاقد توانمندی لازم برای پیشرفت کشور خواهد بود. **نتیجه‌گیری:** بازتعریف مفهوم پیشرفت بر مبنای آموزه‌های نظریات حکمرانی خوب، آموزه‌های اخلاقی، آموزه‌های یکتاپرستی ایرانی و شیعی یکی از مهم‌ترین وظایف سیاستگذاران پیشرفت در کشور است.

واژگان کلیدی: ایران، فرهنگ، توسعه، پیشرفت، حکمرانی خوب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

◇ دریافت مقاله: ۹۳/۰۲/۱۹؛ تصویب نهایی: ۹۳/۱۰/۱۰.

۱. دکترای علوم سیاسی؛ استادیار گروه علوم سیاسی (مسائل ایران) دانشگاه تربیت مدرس / آدرس: تهران، پل نصر، دانشگاه تربیت مدرس، گروه علوم سیاسی / نمابر: ۸۲۸۰۳۱۹۰ / Email: shariati@modares.ac.ir

الف) مقدمه

اصطلاح «مدرنیزاسیون»^۱ در ادبیات فارسی معادل‌هایی چون: نوسازی، مدرن شدن، امروزی کردن، متجدد کردن، نوین‌گری، نوین‌سازی و... پیدا کرده است. این مفهوم از واژه لاتین «مد»^۲ به معنی «همین حالا» یا هم اکنون گرفته شده و بعد از جنگ جهانی دوم، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عنوان رویکردی غالب در ادبیات علوم اجتماعی مطرح شده است. تعاریف صورت گرفته از مفهوم مدرنیزاسیون یا نوسازی را باید در واقعیاتی چون: پیچیدگی و چندبعدی بودن جوامع هدف جستجو کرد.

اندیشمندان علوم اجتماعی نیز هر یک بر مبنای زمینه‌های مطالعاتی خود، تعریفی از نوسازی ارائه داده‌اند؛ گروهی از نظر جامعه‌شناختی به مفهوم نوسازی توجه کرده، گروهی از نظر اقتصادی، برخی از حیث فناورانه، برخی از لحاظ روانی و افرادی نیز از جنبه سیاسی و فرهنگی این مفهوم را بررسی کرده‌اند. تعدد نگرشها به مسئله نوسازی را شاید بتوان به این علت دانست که نوسازی فرایند گسترده‌ای است که ابعاد وسیعی از حیات فردی و اجتماعی انسانها را در بر می‌گیرد و در سطوح مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی قابل بررسی است. اما به عنوان تعریفی جامع از مدرنیزاسیون، می‌توان آن را پدیده و فرایندی دانست که طی آن، جوامع از سادگی به پیچیدگی و از ارزشهای سنتی به سمت ارزشهای جدید حرکت می‌کنند و نقشهای کارکردی یک جامعه به سازندگی، به شیوه متفاوت از گذشته مبادرت می‌ورزند. در همین حال، شاخصه‌های مدرنیزاسیون را می‌توان در اندیشه نظریه‌پردازان غربی به طور عمده در میزان صنعتی شدن، حرکت و تجهیز اجتماعی و مشارکت سیاسی و رشد اقتصادی دانست. (هانتینگتون، ۱۳۸۲)

با این توضیح در مورد واژه مدرنیزاسیون یا نوسازی، به نظر می‌رسد آنچه با عنوان سیاستهای توسعه به ویژه طی نیم قرن گذشته در ایران صورت پذیرفته، به نوعی ترجمان نوسازی یا مدرنیزاسیون لیبرال غربی بوده، با این تفاوت که سیاستهای توسعه در ایران به واسطه همین وارداتی بودن مفهوم «نوسازی»، همواره اقداماتی ناقص با پیامدهای خاص بوده است. از این رو، مدرنیزاسیون و «توسعه‌گرایی غیر فرهنگی» در این نوشتار نه به عنوان اجرای مفاهیم مذکور، بلکه به آن دسته از سیاستهای توسعه در ایران اطلاق می‌شود که قصد دارد چهره ایران را از یک جامعه سنتی و نیمه‌صنعتی عقب‌مانده به یک جامعه شبه‌اروپایی مدرن صنعتی تبدیل کند. انقلاب شاه و ملت، اصلاحات ارضی، اعطای برخی حقوق اجتماعی و مدنی به زنان مانند حق شرکت در انتخابات پیش از انقلاب و بسیاری از سیاستهای دولت سازندگی و اصلاحات که می‌کوشید الگوهای اجتماعی و سبک زندگی غربی را به جای ساختار سنتی - مذهبی جامعه ایرانی جایگزین کند، می‌توان از مصادیق این نوع مدرنیزاسیون و توسعه در ایران معرفی کرد.

1. Modernization
2. Modo

این نوشتار در ادامه، ضمن مفروض داشتن این نکته که پیگیری نگرشهای غیر فرهنگی به توسعه به مثابه حکمرانی بد از سوی برخی دولتمردان در ایران بارها موجب ایجاد تضاد «آناگونیستی» یا اجتناب‌ناپذیر بین اقشار سنتی و مدرن جامعه ایرانی شده است، می‌کوشد با بهره‌گیری از مفهوم مدرنیزاسیون و تحلیل طبقاتی در قالب هفت گزاره به تبیین پدیده «ژانوس»^۱ یا دوچهره‌گی توسعه‌گرایی غیر فرهنگی و توسعه‌نیافتگی در ایران طی نیم قرن گذشته پردازد و بر این مهم تأکید می‌کند که با وجود آنکه اقدامات نوسازی و توسعه‌گرایی در ظاهر می‌تواند چهره کشور را تغییر دهد و موجب برخی تحولات در کشور شود، اما به واسطه نبود دقت‌های لازم در فهم نیازهای ضروری و از سوی دیگر، تقلیدی و سطحی بودن و همچنین عدم ملاحظه پیوسته‌های فرهنگی و سنتها، در نهایت ممکن است ضد «پیشرفت» عمل کند و در عین حال برخی از قابلیت‌های داخلی پیشرفت را نیز خدشه‌دار سازد.

بر مبنای آنچه در تعریف توسعه‌گرایی غیر فرهنگی گفته شد، مقاله در ادامه، ضمن کاربست تلفیقی آموزه‌های حکمرانی خوب با ملاحظات رهبری نظام در مورد تفاوت‌های پیشرفت با توسعه، به تبیین گزاره‌هایی خواهد پرداخت که تا کنون مانع از پیشرفت ایران بوده است. گفتنی است برای آزمون فرضیه مقاله از روش توصیفی پسا‌رویدادی و تحلیل گفتمانی «متون اجتماعی»^۲ بهره گرفته شده است.

ب) پیشینه پژوهش

به نظر می‌رسد پیشینه فکری و پژوهشی تأملات در حوزه توسعه یا پیشرفت ایران در سه نسل قابل ارزیابی است. نسل اول شامل آثاری است که با رویکرد توصیفی و اثباتی به رابطه دین و توسعه پرداخته، نه تنها دین اسلام را مانع توسعه و پیشرفت مادی نمی‌دانند، بلکه آن را موافق و راهگشای توسعه حیات مادی معرفی می‌کنند؛ آثار افرادی نظیر آل‌احمد، بازرگان و شریعتی در این جرگه قرار دارند. این آثار به صورتی کلی مفاهیم اسلامی موافق توسعه و تغییر اجتماعی یا پیشرفت را فهرست کرده‌اند و به طور کلی تفاوت‌چندانی بین دو مفهوم توسعه و پیشرفت قائل نیستند. نسل دوم، آثاری را در بر می‌گیرد که با رویکردی واکنشی به ایدئولوژی‌های غیر اسلامی به ویژه مارکسیسم و لیبرالیسم، به رشته تحریر در آمده و با نگرشی سلبی به روشهای غیر بومی و با دقت و ظرافت بیشتر در پی معرفی احکام اسلام به عنوان دینی کامل و جهان‌شمول برآمده است. آثار اقتصادی مرحوم طالقانی، شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید صدر در این دسته قرار می‌گیرند که در عین حال همچنان وارد تفاوت مفاهیم توسعه و پیشرفت نمی‌شوند. نسل سوم نیز مشتمل بر آثاری است که با رویکرد ایجابی و با ظرافتهای باز هم بیشتر از دو نسل گذشته، بر مبنای فکری

1. Janus

2. Context

«توسعه» تکیه داشته اند و افزون بر آنکه توسعه را به مثابه یک بایسته و ضرورت انکارناپذیر از منظر اسلام معرفی می‌کنند، در عین حال می‌کوشند راهکارهای اجرایی توسعه و برنامه‌ریزی برای توسعه را مورد توجه قرار دهد. آثار معتابیهی از اقتصاددانان حوزوی به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران را می‌توان در این شمار ارزیابی کرد. با این وجود، به نظر می‌رسد اکثر این آثار هنوز به دلایل متعدد، بیشتر به تشریح کلیات و مبانی فکری و فقهی توسعه و برنامه‌ریزی پیشرفت در اسلام پرداخته و در عین حال کمتر بر کارآمدی و توانمندی‌های فکری و فرهنگی «سبک زندگی اسلامی- ایرانی» به ویژه در مقوله بایسته‌های یک الگوی داخلی پیشرفت تمرکز یافته‌اند.

بدین ترتیب آنچه تا کنون در باب توسعه و پیشرفت نوشته شده، بیشتر بیان کلیات و کمتر بر مباحث فرهنگی و تبیین تفاوت‌های پیشرفت و توسعه استوار بوده است؛ گر چه نباید فراموش کرد در سالهای اخیر، ملاحظات رهبری نظام و تبیین ضرورت تفاوت قائل شدن در معنای «پیشرفت» و «توسعه» به واسطه تضمین‌های غیر فرهنگی مفهوم توسعه، از مهم‌ترین دستاوردهای نظری در این خصوص به شمار می‌رود.

بر این اساس، مقاله حاضر با رویکردی فرهنگی و بر مبنای برخی آموزه‌های نظریات حکمرانی خوب به مقوله پیشرفت، تلاش می‌کند در قالب مقایسه تطبیقی توسعه‌گرایی غیر فرهنگی در ایران پیش و پس‌انقلابی، تا حد امکان، تهدیدهای حاصل از عدم توجه به تفاوت مفاهیم توسعه و پیشرفت را تبیین کند.

ج) پیشرفت فرهنگی به مثابه شاخصه‌های حکمرانی خوب

شناخت جامع مفهوم پیشرفت تا حدودی ملتزم با فهم آموزه‌های حاصل از نظریات حکمرانی خوب است. به بیان بهتر؛ فهم این نکته که توسعه‌گرایی تا چه میزان منطبق با فرهنگ و باورهای اکثریت مردم یک جامعه بوده، مستلزم فهم مؤلفه‌های حکمرانی خوب است و فهم این مهم می‌تواند منجر به اتخاذ راهبردهای صحیح پیشبرد امور در یک کشور باشد.

در این راستا، نهادهای مختلف بین‌المللی و به طور خاص نهادهای وابسته به سازمان ملل نیز برای تحقق حکمرانی خوب در جوامع در حال توسعه و ارتقای آن، به ارائه شاخصه‌هایی سنجش‌پذیر مبادرت کرده‌اند که در بسیاری از این شاخصها بر مواردی اثربخش نظیر پاسخگویی، اجماع‌محوری، مشارکت، قانون‌محوری، کارایی و اثربخشی، عدالت و برابری، مسئولیت‌پذیری و شفافیت، تأکید شده است. بانک جهانی نیز حکمرانی خوب را به واسطه ضرورت تقسیم‌بندی «مسئله نظری»^۱ به شش شاخص «حق اظهار نظر

۷۹ ◆ ژانوس توسعه‌گرایی در ایران ...

و پاسخگویی^۱، «شاخص ثبات سیاسی»^۲، «شاخص کارایی و اثربخشی دولت»^۳، شاخص «کیفیت قوانین و مقررات»^۴، شاخص «حاکمیت قانون»^۵ و شاخص «کنترل فساد»^۶ تعریف می‌کند. کافمن^۷ نیز در پروژه «شاخصهای حکمرانی جهانی»^۸ پاسخگویی و مشارکت، ثبات سیاسی، اثربخشی دولت، کیفیت قوانین، حاکمیت قانون و کنترل فساد را از جمله عناصر حکمرانی خوب می‌داند. (کافمن و همکاران، ۲۰۱۰: ۴)

جان گراهام^۹ هم پنج اصل کلی شامل مشروعیت و مشارکت، رهبری و مدیریت، کارایی، پاسخگویی و عدالت را از جمله مهم‌ترین اصول حکمرانی می‌داند. مقایسه تطبیقی شاخصهای مذکور با آنچه گفته شد، بیانگر این نکته است که شاخصهای پیشنهادی وی افزون بر آنکه در بر دارنده سایر شاخصها نیز است، در عین حال به شاخصهایی نظیر رهبری و مدیریت منابع اشاره دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس به نظر می‌رسد این پنج اصل را می‌توان به تعبیری همان اساس توسعه‌گرایی فرهنگی دانست که در سیاستگذاری‌های کشور کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. جدول ۱ شاخصهای مذکور را که با اصول برنامه عمران ملل متحد تطبیق داده شده است، نشان می‌دهد.

جدول ۱. اصول حکمرانی خوب (گراهام و همکاران، ۲۰۰۳: ۳)

اصول حکمرانی خوب	متون مرتبط با این اصول در برنامه عمران ملل متحد
مشروعیت و مشارکت	همه مردم باید در تصمیم‌سازی نقش داشته باشند چه مستقیم و چه از طریق ابزارهای قانونی میانجی تا نظرشان را اعلام کنند.
	حکمرانی خوب باید برای رسیدن به اجماع بتواند بین منافع گروههای مختلف میانجی‌گری کند و تا حد ممکن در سیاستها و رویه‌ها توافق ایجاد کند.
رهبری	رهبران باید چشم‌انداز جامع با احساس نیاز به حکمرانی خوب و توسعه انسانی داشته باشند که این چشم‌انداز بر مبنای پیچیدگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی باشد.
کارایی	مؤسسات و جریانها تلاش کنند تا به همه اعضا خدمت رسانی کنند.
	جریانها و نهادها نتایج مورد نیاز و مطلوب را با استفاده بهینه از منابع به دست آورند.
پاسخگویی	تصمیم‌سازان حکومتی، بخش خصوصی و جامعه مدنی باید به مردم پاسخگو باشند.
	شفافیت بر پایه جریان آزاد اطلاعات شکل می‌گیرد.
عدالت	همه مردم حق دارند تا حیاتشان را حفظ کنند و فرصتهایشان را ارتقا دهند.
	چارچوبهای قانونی باید بیطرفانه باشد و به طور بی‌طرفانه هم اجرا شود.

1. Voice & Accountability
2. Political Stability
3. Government Effectiveness
4. Regulatory Quality
5. Rule of Law
6. Control of Corruption
7. Kaufmann
8. Worldwide Governance Indicators (WGI)
9. Graham

بر مبنای آنچه گفته شد، مقاله در ادامه با مفروض گرفتن توسعه‌گرایی غیر فرهنگی به مثابه گونه‌ای از «حکمرانی بد»، به تبیین گزاره‌هایی خواهد پرداخت که ژانوس گونه در نیم قرن گذشته با وجود ایجاد توسعه در کشور، مانع از پیشرفت ایران بوده است و تداوم آن همچنان مسیر پیشرفت کشور را با مخاطرات جدی همراه خواهد ساخت.

د) نوسازی و دوچهرگی توسعه‌گرایی غیر فرهنگی

۱. توسعه‌گرایی غیر فرهنگی به طور مداوم موجب رشد نامتناسب طبقه متوسط جدید در ایران می‌شود و این طبقه با خصوصیات دوگانه خود ضدپیشرفت عمل می‌کنند.

«طبقه»^۱ به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که به لحاظ سطح زندگی، نوع زندگی و شأن اجتماعی در یک گروه قرار می‌گیرند (دورژ، ۱۳۷۷: ۱۵۰). طبقه متوسط نیز عمدتاً به گروههایی گفته می‌شود که از این حیث در سطح میانه جامعه قرار دارند و دارای درآمدی دست کم بیشتر از میزان خط فقر باشند.

طبقه متوسط در ایران عمدتاً به چهار قشر روحانی، بازاری، دیوانی و تحصیل کرده اطلاق می‌شود که معمولاً دو گروه نخست در زمره طبقه متوسط سنتی و دو گروه بعدی در زمره طبقات متوسط جدید محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، در نظام اجتماعی فتودالی ایران نیز به طور معمول فقط دو طبقه اصلی وجود داشتند که یکی قشر بالا (اربابان) و دیگری قشر پایینی بود که تحت نظام فکری مانوس با آن، هیچ‌گاه خود را با اربابان مقایسه نمی‌کردند. در قشربندی فتودالی همچنین طبقات متوسط یا وجود نداشتند یا در صورت حضور، ضعیف و نامنسجم بودند.

مطابق آنچه در مورد وضعیت طبقاتی ایران گفته شد، هنگامی که نظام فتودالی کشور بر اثر سیاستهای نوسازی و مدرنیزاسیون به تدریج دچار استحاله شد، قشر متوسط به مراتب قوی‌تر از پیش ظاهر شد که این قشر می‌توانست خود را با قشر بالا مقایسه کند و در پی راه‌حلهایی برای کم کردن فاصله خود با این قشر برآید. از این منظر، بدیهی است که این امر به خودی خود می‌توانست موجب بروز تعارض در جامعه ایرانی شود. با این وصف اگر چه بخشی از این تعارض اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، اما زیاده‌خواهی طبقه متوسط جدید که حاصل توسعه کمی این قشر منبث از توسعه‌گرایی غیر فرهنگی است، همواره می‌تواند به واسطه تعارض منافع شدید این قشر با طبقات متوسط سنتی و فرادست و فرودست آسیب‌زا و ضد پیشرفت تلقی شود. افزون بر این، گسترش طبقه متوسط جدید که محصول نفوذ فرهنگ غرب و گسترش کمی و کیفی آموزش و پرورش حاصل از سیاستهای نوسازی است، می‌تواند با توجه به

خصوصیات دوگانه خود از جانب دیگر برای دولتها در ایران در دسترس ساز شود. به بیان بهتر؛ از آنجا که طبقه متوسط جدید یک طبقه متجانس نیست و از این رو فاقد ایدئولوژی مستقل و منافع طبقاتی معین و تعریف شده است و اعضای آن نیز دارای پایگاههای اجتماعی مختلفی‌اند، این طبقه می‌تواند در شرایط نامناسب اقتصادی به صف مخالفان حکومت بپیوندد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۲۵-۵۲۴)

از منظر تاریخی، منافع طبقه متوسط جدید در خلال سالهای ۵۵-۱۳۴۵ به جهت بهره‌گیری از مزایای رونق اقتصادی این سالها با منافع رژیم در جهت ثبات سیاسی و اجتماعی یکسان بود. اما در عین حال شرایط به وجود آمده در سالهای ۵۷-۱۳۵۶ و به خصوص عدم برآورد انتظارات این طبقه، فرصتی برای طبقه متوسط جدید فراهم ساخت که بر خلاف انتظار شاه، به تدریج از حکومت قطع امید کند و به عنوان متحدی نیرومند در ائتلاف با طبقه متوسط سنتی در صف مبارزان انقلاب قرار گیرند. در همین حال، طبقه متوسط جدید حاصل از نگرش غیر فرهنگی به توسعه طی دولتهای سازندگی و اصلاحات نیز با همین خصلت دوگانه همواره این آمادگی را دارد که در صورت نارضایتی از نحوه تأمین منافع اقتصادی و اجتماعی، به واسطه نداشتن ایدئولوژی و تأثیرپذیری از آموزه‌های غیر بومی، به راحتی در شمار مخالفان نظام قرار گیرد و در نهایت به واسطه ایجاد هرج و مرج، ضد پیشرفت عمل کند. عملکرد و مواضع بخشی از این طبقه جدید متوسط در جریان رویدادهای خشونت‌آمیز پس از انقلاب، نظیر حوادث تیر ۱۳۷۸ و به ویژه مسائل پس از انتخابات ۱۳۸۸ را می‌توان از مصادیق عملکرد ضد پیشرفت این طبقه پیچیده ارزیابی کرد. اگر چه گفتنی است که در مقطع مذکور، آن بخش از طبقه متوسط جدید که معترض به شرایط موجود بودند به واسطه اختلاف نظر در زمینه باورهای مذهبی جامعه ایرانی، نتوانست با طبقات متوسط سنتی یا دیگر اقشار جامعه ایرانی وارد ائتلاف شود.

۲. توسعه‌گرایی غیر فرهنگی و بدون برنامه منجر به ایجاد توهم نابرابری اجتماعی شدید در جامعه ایرانی می‌شود و این تصور ضد پیشرفت است.

منظور از نابرابری اجتماعی، نوعی از نابرابری است که حاصل تحمیل طبیعت نبوده، بلکه حاصل تحمیل از سوی جامعه باشد. نابرابری اجتماعی می‌تواند به دو صورت عمده نابرابری اقتصادی و نابرابری سیاسی خودنمایی کند. شاخصه‌های نابرابری اجتماعی را می‌توان مواردی از قبیل عدم دسترسی آزاد به منابع یا مشخص نبودن میزان حق انتخاب و چگونگی شرایط ایجاد رقابت دانست. در مورد این گزاره می‌توان با عطف به نظریه‌های روان‌شناسی انقلاب نظیر نظریه «محرومیت نسبی»^۱ چنین استدلال کرد که درک نابرابری از وجود نابرابری بسیار مهم‌تر است. به عبارت بهتر؛ ممکن است که نابرابری در جامعه‌ای وجود داشته باشد، اما عدم درک و فهم این نابرابری، منجر به بروز هیچ تحولی نشود. هنگامی که مردم

1. Relative Deprivation

نابرابری را درک نکنند، از آن ناراحت نمی‌شوند؛ اما به محض اینکه توانایی درک نابرابری حاصل شود، مسلم است که نوع واکنشها نیز متحول خواهد شد. بر این اساس، مشاهدات میدانی محقق و گفتگوی کلاسی با دانشجویان رشته علوم سیاسی، بیانگر این نکته است که توسعه غیر فرهنگی در ایران امکان درک این نابرابری را به گونه‌ای مبالغه‌آمیز فراهم کرده است؛ به نحوی که شمار قابل توجهی از ایرانیان، خود و خانواده خود را دچار تبعیض ارزیابی می‌کنند. این باور توهم گونه که حاصل گسترش بدون رویه امکانات و مطالعه فرهنگی جامعه ایرانی است، آنچنان که رفیع‌پور به درستی اشاره می‌کند، موجب می‌شود که بسیاری از اقشار در جامعه ایرانی بتوانند بر خلاف گذشته با سهولت بیشتری به رفت و آمد به نقاط مختلف بپردازند و برخی تفاوتها را مشاهده و به گونه‌ای نادرست تحلیل کنند (رفیع‌پور، ۱۳۷۹: ۹۴). بنابر این، اقشار پایین با مشاهده وضعیت خود می‌پرسند که علت این نابرابری‌ها چیست و با وصف اینکه بخشی از این نابرابری‌ها شاید حاصل عقب‌ماندگی‌های چند نسلی و واجد دلایل متعدد باشد، با وجود گسترش رسانه‌های مختلف چنین تبلیغ می‌شود که رهبران دولتی، غارتگر و مسئول این وضعیت نابرابرند. این نگرش منفی توهم گونه به دولت و بی‌اعتمادی به دولت در میان مدت و درازمدت پیشرفت را از مسیر واقعی منحرف خواهد ساخت و مانع حصول آن در کشور خواهد بود.

۳. توسعه‌گرایی غیر فرهنگی موجب گسترش غیر متعارف کمی و غیر کیفی تحصیلات می‌شود و این روند ضد پیشرفت است.

رابطه میان تحصیلات و توسعه طی نیم قرن گذشته از سوی محققان بسیاری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به طور مثال، آلكس اینکلس^۱ تحصیلات را از مهم‌ترین شاخصهای ارزشی دوران مدرن برمی‌شمارد (اینکلس، ۱۹۷۳: ۱۷۹-۱۶۳) و ساموئل هانتینگتون نیز در مطالعات خود، از افزایش سطح تحصیلات به عنوان یکی از پیش شرطهای دگرگونی اجتماعی نام می‌برد (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۵۴۰-۵۳۳). اطلاعات به دست آمده از سوی مؤسسات سنجش افکار عمومی نیز لزوم و اهمیت تعلیم و تربیت را در توسعه هنجارهای دموکراتیک غربی به وضوح نشان می‌دهد. تحقیقات مذکور نشانگر این نکته است که افرادی که از تحصیلات بالاتری برخوردارند، به طور معمول به ارزشهای لیبرال اعتقاد بیشتری داشته، بیش از دیگران از اصول مردم‌سالارانه و پیشرفت ملی حمایت می‌کنند. (هلسینجر و تینسن،^۲ ۱۹۷۷: ۳۳۴-۳۱۵)

هر چند رشد و گسترش دانشگاه‌ها یکی از شروطی است که دولت‌ها در ایران برای اعمال روند نوسازی و مدرنیزاسیون باید به آن اقدام کنند و به عبارت بهتر؛ تحقق نوسازی و پیشرفت، نیازمند انسان‌های تحصیل کرده‌ای است که دانشگاهها باید آنها را تربیت کنند، اما گسترش تحصیلات بدون در نظر داشتن نیازهای جامعه، موجب می‌شود تا شمار قابل توجهی از دانشجویان و اقشار تحصیل کرده بدون مهارت در

1. Alex Inkeles

2. Holsinger & Theisen

ژانوس توسعه‌گرایی در ایران ... ۸۳

جامعه ایرانی شکل گیرد که از سویی به واسطه نیافتن شغل متناسب با تحصیلات، نسبت به شرایط عمومی جامعه در هر شرایطی منتقدند و از سوی دیگر، به واسطه نداشتن مهارت و اتکا به آموخته‌های عمدتاً غربی، فاقد نگرش و توان ایجاد توسعه و پیشرفت بنیادین در کشور به شمار می‌روند. مروری بر آمار موجود در کشور، بیانگر این نکته است. فقط طی دولت نهم و دهم آمارهای موجود نشانگر رشد کمی غیر متعارف در بخشهای مختلف آموزش عالی، به ویژه در حوزه آموزشی بوده است؛ به گونه‌ای که تعداد مراکز دانشگاهی و مؤسسات آموزش عالی وابسته به وزارت علوم از ۱۳۰۰ مرکز در سال ۱۳۸۴ به ۲۵۰۴ مرکز در پایان دوره دولت دهم افزایش یافت که رشد دو برابری را در این زمینه نشان داد. همچنین آمارهای وزارت علوم نشان می‌دهد در سال تحصیلی ۱۳۸۴-۸۵ در مجموع، دو میلیون و ۳۸۹ هزار و ۸۶۷ دانشجو در مراکز دانشگاهی کشور تحصیل می‌کردند که در سال تحصیلی ۱۳۹۰-۹۱ این آمار تقریباً دو برابر شده و به چهار میلیون و ۴۰۳ هزار و ۶۵۲ نفر رسیده است. در این مدت تعداد دانشجویان مقطع کارشناسی دو برابر شده، شمار دانشجویان کارشناسی ارشد حدود پنج برابر و تعداد دانشجویان دکتری نیز سه برابر افزایش داشته است و به زبان آمار، تعداد یک میلیون و ۵۲۲ هزار و ۲۷۳ دانشجوی مقطع کارشناسی در سال ۸۴ به دو میلیون و ۸۹۸ هزار و ۶۰۵ نفر رسیده و جمعیت دانشجویان کارشناسی ارشد نیز در این سالها از ۹۲ هزار و ۵۴۱ نفر به ۴۶۰ هزار نفر افزایش یافته است. در همین حال در سال ۸۴ تعداد دانشجویان دکتری تخصصی دانشگاههای کشور ۱۹ هزار و ۲۳۷ نفر بود که در سال ۹۱ به بیش از ۵۶ هزار نفر رسید و آمار دانشجویان دکتری حرفه‌ای نیز در این مدت از ۴۰ هزار و ۲۲۳ نفر به ۵۲ هزار و ۹۷۳ نفر افزایش یافت. (پایگاه اطلاع‌رسانی محمود احمدی‌نژاد)

جدول ۲ روند رشد غیرمتعارف دانشجویی کشور را به ویژه در سالهای پس از انقلاب نشان می‌دهد که بر خلاف ارزیابی مثبت برخی مقامات دولتی، برای سالهای آینده ایران به شدت نگران‌کننده ارزیابی می‌شود و می‌تواند نشانگر ایجاد «الشکری از بیکاران» منتقد و تحصیل کرده در کشور باشد.

جدول ۲: روند رشد تقریبی جمعیت دانشجویی کشور طی سه دهه گذشته

عنوان	سال ۱۳۵۷	سال ۱۳۹۳	رشد تقریبی
تعداد دانشجویان کارشناسی ارشد	۶۵۰۰	۴۶۰۰۰۰	۷۰ برابر
تعداد دانشجویان دکتری حرفه‌ای	۸۹۰۰	۵۳۰۰۰	۶ برابر
تعداد دانشجویان دکتری تخصصی	۲۶۰۰	۵۶۰۰۰	۲۲ برابر
تعداد دانشجویان کارشناسی	۱۰۰۰۰۰	۲۹۰۰۰۰۰	۲۹ برابر

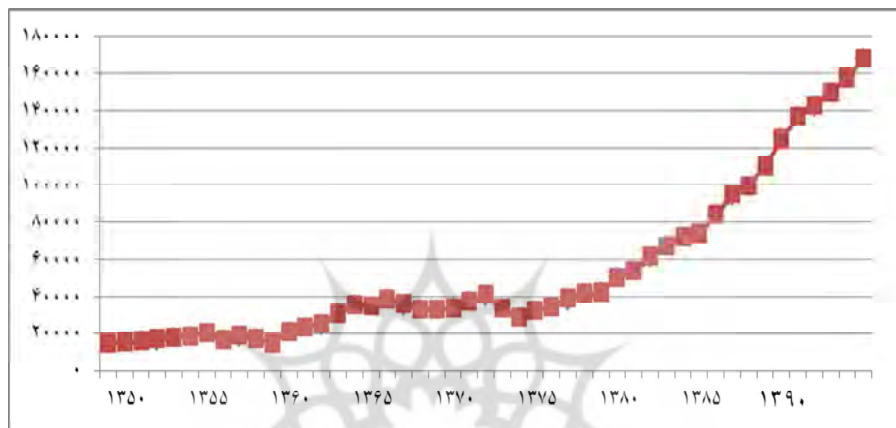
منبع: آمار وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و خبرگزاری‌ها

۴. توسعه غیر فرهنگی منجر به از میان رفتن تدریجی بنیان‌های خانواده در ایران به واسطه ایجاد تصور تشابه حقوق زن و مرد می‌شود و این نگرش ضد پیشرفت خواهد بود.

جامعه ایران جامعه‌ای مردسالار و پدرسالار بود، اما به تدریج و به ویژه پس از انقلاب اسلامی که در آن مباحثی نظیر کرامت زنان مطرح بود، به تدریج نوید فضای جدیدی برای زنان ایران زمزمه شد. زنان ایران از این مقطع به بعد احساس حق بیشتری کردند و بر آن شده بودند تا حقوق چندین و چند ساله خود را سریع‌تر تحصیل کنند. اما این روند به تدریج و به ویژه پس از جنگ با بنیانهای سنتی جامعه ایرانی تضاد و تعارض یافت و بخشی از زنان جامعه شهری ایران مدعی نبود آزادی زنان در ایران شدند. این در حالی بود که تا پیش از انقلاب اسلامی، آزادی که به زنان داده می‌شد از سوی بسیاری از زنان مؤمن ایران به اسارت و خفت بیشتر تعبیر می‌شد. پیرایانته به عنوان یک خبرنگار فرانسوی مقیم ایران که همزمان با رویداد انقلاب اسلامی، حوادث انقلاب ایران را برای کشورش و جهان گزارش می‌کرد، پس از نقل قولهای متعددی از زنان ایرانی که حجاب را نمادی برای مبارزه با سیاستهای استبدادی و استعماری شاه معرفی می‌کردند، به نقل از یک زن ایرانی که به عنوان استاد دانشگاه در «سازمان پرنسس اشرف» مشغول به کار بود، می‌نویسد: «هر چند که اوایل کار در این سازمان بسیار مورد توجه ام بود، اما به تدریج به این نتیجه رسیدم که کار کردن در این سازمان بیش از یک بازی نیست و اجتماعات و کنگره‌های مربوط به آزادی زنان اغلب به دور از واقعیت و بی‌فایده است... در آنجا بود که بر ستمی که بر زنان ایرانی می‌رفت بیشتر وقوف یافتم و نیز آگاه شدم که زن ایرانی تا چه حد می‌تواند بیدار باشد» (بریر و بلاتشه، ۱۳۵۸: ۲۰۹-۲۰۸). بدین ترتیب، بخش قابل توجهی از زنان و دختران ایرانی در شرایطی که در دوره شاه، بحث آزادی زنان را در بازگشت به سنتها جستجو می‌کردند، با ورود خود و نسل بعدی به محیطهای جدید آموزشی و دانشگاهی به تدریج شرایطی متفاوت را جستجو می‌کنند. به باور موریس دوورژه در کشورهای کمتر توسعه یافته که به سمت تحولات جدید گام برمی‌دارند، زنان از آن حیث که از ستمدیده‌ترین گروهها هستند، طبیعی است که انقلابی‌ترین گروهها شوند (دوورژه، ۱۳۷۷: ۶۳-۶۲). زنان ایران نیز در فضای حکومت مردسالار زمان شاه از آن حیث که خود را ستمدیده‌ترین گروهها تصور می‌کردند، از فرصت حاصله استفاده کردند و به محض به دست آوردن پاره‌ای از آزادی‌ها که برخی نتیجه طبیعی و ناخودآگاه سیاستهای نوسازی بود به سرعت وارد عرصه سیاسی شدند و به عنوان مبارزانی خستگی‌ناپذیر معادلات را به ضرر شاه بیش از پیش برهم زدند. با این وصف، پس از وقوع انقلاب اسلامی و پیگیری برخی سیاستهای غیر فرهنگی در قبال توسعه، به تدریج بخشی از زنان ایرانی دچار این تصور نادرست شدند که انقلاب نتوانسته است حقوق آنان را تأمین کند و گونه‌ای جدید از استبداد بر آنان تحمیل می‌شود. این تصور در کنار دیگر مشکلات موجود در جامعه ایرانی و با توجه به پیشرفتهای فنی در جهان، در عمل موجب فروپاشی بنیانهای خانواده و رواج گونه‌ای از فمینیسم لیبرال و سکولار در جامعه ایرانی شده و بدیهی است تداوم این نگرش بدون در نظر

۸۵ ❖ ژانوس توسعه‌گرایی در ایران ...

داشتن سنت‌های فرهنگی، عامل ضد پیشرفت در ایران آینده خواهد بود. افزایش آمار طلاق در کشور و فروپاشی اخلاقی در خانواده‌های ایرانی را فقط می‌توان یکی از پیامدهای به شدت منفی این روند از حکمرانی بد در ایران دانست. نمودار ۱ روند رو به تزاید پدیده «طلاق» و فروپاشی خانواده را در کشور طی ۴۰ سال گذشته نشان می‌دهد که شیب صعودی این روند به ویژه از اواسط دهه هفتاد و با وجود افزایش جمعیت ایران، بسیار نگران‌کننده به نظر می‌رسد.



نمودار ۱: روند گسترش پدیده طلاق در ایران از سال ۱۳۹۳-۱۳۴۷

(منبع: گزارش‌های سازمان ثبت احوال کشور در سالهای مختلف)

۵. توسعه‌گرایی غیر فرهنگی باعث تبعیت سیاست داخلی از هنجارهای خارجی خواهد بود و تبعیت از این هنجارها ضد پیشرفت کشور است.

کشوری که قصد دارد به سوی پیشرفت حرکت کند، بدون شک نمی‌تواند حصاری به دور خود کشیده و خود را از رابطه با جهان به دور دارد. به بیان بهتر؛ چنین کشوری نه تنها برای پیشبرد اهداف خود ناگزیر به استفاده از امکانات بین‌المللی است، بلکه ناگزیر از تبعیت از برخی هنجارهای نظام بین‌المللی نیز می‌باشد. مقصود از نظام بین‌الملل؛ ایستارها، هنجارها و الگوهای رفتاری است که جامعه جهانی، نهادهای جهانی و سازمان‌های بین‌المللی به بازیگران عرصه بین‌الملل (دولت- ملت‌ها) تحمیل می‌کنند و آنها را گاه وادار به در پیش گرفتن سیاست‌هایی می‌کنند که یک دولت در شرایط عادی از انجام آن خودداری می‌ورزد. با این وجود، پیگیری روند توسعه و نوسازی بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌های فرهنگی، موجب خواهد شد دولت‌ها در ایران، تبعیت از قواعد بین‌المللی را بیش از حد لزوم اجتناب‌ناپذیر تلقی کنند.

بر این اساس، از جمله سیاست‌های دولت سازندگی که موجب شکل‌گیری نارضایتی عمومی از آن دولت شد، سیاست‌های اقتصادی آن دولت بود؛ چراکه دولت سازندگی به دلیل استقراض‌های خارجی فراوان، مجبور به اطاعت از دستورالعمل‌های اقتصادی برخی نهادهای مالی بین‌المللی، از جمله بانک جهانی بود و

اگر چه تلاشهای اقتصادی دولت منجر به بهبود برخی شاخصهای اقتصادی، بازسازی برخی از خرابیهای ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساختهای اقتصادی در کشور شد، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود. در واقع؛ حلقه مفقوده در سیاست اقتصادی یاد شده، کم توجهی به مقوله «عدالت» بود که مانع از پیشرفت واقعی کشور شد و در سالهای بعد، واکنشهای منفی را در قبال این نگرش به بار آورد.

در همین حال، بررسی تحولات سیاسی- اجتماعی ایران در دهه ۷۰ نشان می‌دهد که در آغاز این دهه و پس از جنگ تحمیلی، پیرو توسعه و نوسازی کشور پس از جنگ، به تدریج نظام فرهنگی و ارزشی جدیدی منبعث از هنجارهای خارجی در جامعه شکل گرفت که با ارزشها و هنجارهای نظام سیاسی کشور هماهنگی و تعادل نداشت. از این رو، روزبه‌روز به شکاف ارزشی میان نظام فرهنگی جامعه و نظام سیاسی کشور افزوده شد و شکاف غیر متعارفی بین نسلهای کشور به وقوع پیوست. در این شرایط، به تدریج از فضای آرمانی و عاطفی دوران جنگ و ارزشهای انقلابی، دینی و اخلاقی حاکم بر آن دوران کاسته و گفتمان نوسازی و ارزشهای مادی و اقتصادی موجود در آن، بر جامعه حاکم شد. از سوی دیگر، متأثر از هنجارهای خارجی؛ پول، تجمل‌گرایی و سرمایه از اهمیت و ارزش زیادی برخوردار شد و معیارهای اقتصادی و مادی، ملاک و میزان ارزیابی‌ها قرار گرفت و مصرف‌گرایی و سودجویی در برابر ارزشهای معنوی و مذهبی از توجه و اهمیت بیشتری برخوردار شد و در عمل، مانع از پیشرفت واقعی کشور شد (رفعی‌پور، ۱۳۷۹). البته نتایج واکنشی حاصل از این رویکرد نیز که ستیز بی‌مورد و پرهزینه با جهان را مطمح نظر داشت، در سالهای بعد به گونه‌ای دیگر با وجود خلق برخی فرصتها، مانع از پیشرفت بیشتر کشور شد که در تحلیل نهایی به نظر می‌رسد این افراط، در واکنش به کم توجهی مفرط به آموزه‌های حکمرانی خوب در کشور صورت پذیرفت.

۶. سیاست‌های غیر فرهنگی توسعه موجب مصرفی شدن جامعه ایران می‌شود و در همین حال، کاهش قیمت یا عرضه نفت ایران در بازارهای جهانی موجب ناهمواری مسیر پیشرفت کشور خواهد شد.

از منظر تاریخی، سیاستمداران ایرانی پس از وقوع منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی و تحت تأثیر بحران انرژی طی سالهای اول دهه ۱۹۷۰ میلادی که درآمد نفتی ایران را پنج برابر کرده بود، به تدریج دچار توهمات شدند و به این باور رسیدند که تقاضا برای نفت تحت تأثیر این تضادها و دیگر عوامل، از این پس به طور مرتب افزایش پیدا خواهد کرد و تا اواخر دهه ۷۰ میلادی قیمت نفت به بشکه‌ای ۱۰۰ دلار رسیده و تولید ایران نیز روزانه به هشت میلیون بشکه خواهد رسید. بنابر این، اقتصاد و برنامه‌های اجتماعی شاه نیز بر اساس این توهم بی‌ریزی و «دروازه‌های تمدن بزرگ» نیز در همین راستا بازتعریف شد.

افزایش قیمت نفت در این سالها همچنین این گمان را به وجود آورد که ایران به علت وفور نسبی سرمایه‌مالی قابل تبدیل به ارز، باید از واردات فناوری‌های سرمایه‌بر استفاده کند و این در حالی بود که این نگرش، بدون توجه به ذخایر نیروی انسانی سنتی کشور، منجر به تشدید مشکلات حاصل از بیکاری شد و در عین حال، مهاجرت روستا به شهر را نیز توأمان به شدت افزایش داد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۴). اما زنگ خطر هنگامی به صدا درآمد که با تمهیدات آژانس بین‌المللی انرژی، تقاضای جهانی برای نفت رو به کاهش گذاشت و هویدا، نخست‌وزیر وقت رژیم شاهنشاهی که زمانی معتقد بود «آنقدر پول داریم که نمی‌دانیم چه کارش کنیم و ما حتی می‌توانیم هشتصد هزار کادر از خارج وارد کنیم تا کارهای اداری را انجام دهند» (بربر و بلاش، ۱۳۵۸: ۱۳۴)، حال دم از صرفه‌جویی می‌زد و از لزوم تجدید نظر در چگونگی هزینه‌ها سخن به میان می‌آورد. در نتیجه این امر، طرحهایی مانند سدسازی، نیروگاهها و... که به یک بار با کمبود بودجه مواجه شدند و به موقع حاضر نشدند، اثر خود را در جامعه نمایانگر ساختند. در همین حال سقوط درآمدهای نفتی موجب شد تا رشد ۱۷ درصدی سال ۱۳۵۵ در سال ۱۳۵۶ به کمتر از دو درصد سقوط کند و در نتیجه، تمدن بزرگ شاه ناگهان با افت تولید مواجه شود. در همین حال، کاهش درآمدهای نفتی موجب شد تا سوء استفاده‌ها از این درآمدها نیز کمابیش آشکار شوند و اطرافیان شاه ناگزیر دست به افشاگری علیه یکدیگر بزنند. این در حالی بود که ملت ایران و بسیاری از گروهها و اقشار اجتماعی نیز که بر اثر سیاستهای نوسازی به شدت مصرف‌گرا شده بودند، نمی‌توانستند پذیرای این وقفه ناگهانی در روند رو به رشد درآمدها باشند و از این رو، طبیعی بود که گروههای زیادی از آنان به جمع ناراضیان از حکومت و برنامه‌های آن پیوندند. در همین حال، تکرار نگاه غیر فرهنگی به پیشرفت و مصرفی شدن جامعه ایرانی پس از جنگ و افزایش درآمدهای نفتی ایران به ویژه در سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹، نه فقط با افزایش واردات و مصرف‌گرایی، تهدید جدی برای پیشرفت ایران فراهم آورد، بلکه بالقوه ممکن بود با عدم توجه به شاخصهای حکمرانی خوب، حتی منجر به فروپاشی نظام جمهوری اسلامی به واسطه اعمال تحریمهای بی‌سابقه علیه ایران در سال ۱۳۹۱ شود.

۷. توسعه غیر فرهنگی تکرار تجربه ناموفق پیگیری توسعه تک‌بعدی در ایران پیش از

انقلاب است.

آغاز نوسازی و توسعه سریع سرمایه‌داری ایران در اوایل دهه ۴۰ شمسی و مقارن با سرکوب قیام خرداد ۴۲ و حرکت‌های دیگر ضد رژیم صورت پذیرفت و این روندی بود که تا سال ۱۳۵۷ بی‌وقفه ادامه داشت. با این وجود، در حالی که می‌بایست نوسازی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به موازات هم صورت می‌گرفتند، برای نوسازی نهادهای سیاسی و ساختارها و زیرساختهای فرهنگی ایران اقدام خاصی از سوی شاه صورت نمی‌گرفت و این خود یکی از جلوه‌های حکمرانی بد در کشور محسوب می‌شد. به عبارت بهتر؛ نوسازی سیاسی - فرهنگی در عصر پهلوی دوم، از نوسازی اقتصادی به شدت عقب افتاده بود. این در حالی است که به باور بسیاری از صاحب‌نظران در فرایند نوسازی، تقاضاهای جدید به صورت مشارکت و

ایفای نقشهای جدیدتر ظهور می‌کنند و لذا نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد؛ چرا که در غیر این صورت با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه می‌شود و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب جلوه‌گر شود. (هانتینگتون، ۱۳۸۲)

مدرنیزاسیون ناقصی که در دو دهه آخر حکومت پهلوی دوم نیز فقط به نوسازی اقتصادی آن هم به صورت تبعیض‌آمیز مبادرت می‌کرد، نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جامعه باشد و از عهده مشکلات برآید و طبیعی بود که پاسخ ملت به آن، انقلاب باشد. به بیان دیگر؛ پیشرفت نوسازی از طریق گسترش سرمایه‌داری وابسته، روندی بود که به شدت با نظام دیکتاتوری شاه در تضاد بود و حتی نویسندگانی مانند فرد هالیدی در تحلیلهای خود پیش از انقلاب ایران با تردید از آن یاد می‌کردند. هالیدی در کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران» که اندکی پیش از انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده بود، در این باره تصریح می‌کند: «مشخص‌ترین خصیصه سلطنت ایران این است که توانسته است موقعیت خود را همزمان با ادامه توسعه سرمایه‌داری حفظ کند و در این رابطه، در قرن بیستم بی‌نظیر است» (هالیدی، ۱۳۵۸: ۶۳). وی می‌افزاید: «ایران شاید تنها کشور جهان باشد که در آن دولت یک برنامه شدید توسعه سرمایه‌داری را با حفظ یک رژیم سلطنتی کاملاً مستقر و دیکتاتوری به مرحله اجرا گذاشته است... آیا نمی‌توان محمدرضا پهلوی را یک دیکتاتور موفق دانست که تنها تفاوتش در وجود نشانه‌ها و زرق و برق شاهنشاهی است!» (همان، ۶۴)

بدیهی است که چنین اظهاراتی که بعدها از سوی دیگر تحلیلگران مسائل ایران نظیر *یرواند آبراهامیان* نیز در تبیین حوادث ایران مطرح شد (آبراهامیان، ۱۹۸۰)، حاکی از توجه به این نکته مهم است که توسعه تک‌بعدی امکان توفیق ندارد و ادامه روند مدرنیزاسیون یا توسعه غیر فرهنگی با بخشهای زیادی از باورهای ایرانی در تضاد داخلی به سر می‌برد. در همین حال، اقتصاد سیاسی ایران در دوران حکومت محمدرضا پهلوی و به ویژه با آغاز سیاستهای نوسازی به سمت و سوی خاصی جهت‌گیری خود را آغاز کرد که تجربه ناکامی این روش باید به مثابه الگوی پیشرفت مورد توجه قرار گیرد. هر چند تحلیل این جهت‌گیری جدید در این مجال میسر نیست، اما به اختصار باید گفت که واردات بی‌رویه یکی از پیامدهای این جهت‌گیری‌ها بود. به نوشته *اریک رولو*، خبرنگار لوموند در ایران: «واردات در عرض سه سال، پنج برابر شده و از سه میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ به ۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵ رسیده است» (بریر و بلاشه، ۱۳۵۸: ۱۱۳). با این وجود، هر چند در اقتصاد سیاسی جدید، واردات فرآورده‌ها و صنایع جدید به عوامل جدیدی برای توزیع نیازمند بودند، اما پیشه‌وران و بازرگانان ایرانی و بسیاری دیگر از اهل بازار در این روند نتوانستند جایگاه مناسبی برای خود بیابند و انحصارهایی که از سوی برخی اطرافیان شاه صورت می‌گرفت، عرصه را بر آنان به شدت تنگ می‌کرد و گونه‌ای از حکمرانی بسیار بد را به نمایش گذاشت. *جان فوران* در این رابطه معتقد است که دولت در مورد بازاریان و بازرگانان به طور معمول تبعیض قائل می‌شد و

سیاست‌های اعتباری و نفتی را به زیان آنها تنظیم می‌کرد و حتی در مبارزه‌ای که در سال ۱۹۷۵ علیه سودجویان و گرانفروشان به راه انداخت، بازاریان را مسئول عمده تورم قلمداد کرد. (فوران، ۱۳۷۸: ۵۵۴)

بدین گونه، شاه و سرمایه خارجی به منزله تهدید علیه بازاریان تلقی می‌شدند و بازاریان نیز به تلافی این اقدامات حکومت، با مخالفان اعلام همبستگی کردند و به روحانیون که پیش از این نیز متحد سنتی آنان بودند، کمک‌های مالی بیشتری برای تداوم رهبری مبارزه با شاه ارائه دادند. آن گونه که مسعود کمالی، تحلیلگر مسائل ایران نیز اشاره می‌کند: «برنامه‌های نوسازی شاه، پیوند سنتی اجتماعی-اقتصادی بین بازار و روحانیت را که در شرایط طوفانی به صورت اتحاد سیاسی بین آنها در می‌آمد، بار دیگر تحکیم کرد... و بازاریان در حوادث انقلاب نه فقط پشتیبانی راهبردی روحانیون را بر عهده داشتند، بلکه برای آنان امکان برگزاری جلسات مخفی و اختفا از دست پلیس را نیز فراهم می‌کردند» (کمالی، ۱۳۸۱: ۲۰۸). در این میان، حتی بازرگانان نیز که به خاطر موقعیت برتر طبقاتی، دیدگاه انقلابی نداشتند، به تدریج و با مشاهده اوضاع به روند انقلاب نظر مثبت نشان دادند و نقش عظیمی در تأمین منابع مالی و تشکیلاتی انقلاب ایفا کردند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود هر گونه تلاش برای افزایش واردات در ایران اگر چه برای اثبات ادعای توانمندی توزیعی و ایجاد رفاه جذاب به نظر می‌رسد، در عمل می‌تواند منجر به ناکامی‌های سیاسی شود و مسیر پیشرفت کشور را دچار وقفه جلی کند.

ه) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به عنوان جمع‌بندی نهایی هفت گزاره پیش گفته، باید گفت که روند مدرنیزاسیون یا توسعه غیر فرهنگی نارسایی‌های کارکردی را در جامعه ایران ایجاد می‌کند که مجموعه آنها نمی‌تواند به نفع پیشرفت کشور ارزیابی شود و در حکم گونه‌ای از «حکمرانی بد» به شمار می‌رود.

به طور کلی، هر چند نوسازی و توسعه عاملی بیدارکننده و تحولی تاریخی است که اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، اما هر گونه کم‌دقتی در این روند، پیامدهایی را با خود به همراه می‌آورد و سازوکارهای علی را ایجاد می‌کند که به راحتی می‌تواند ژانوس گونه ضمن ایجاد تقابلهای اجتماعی هم بر ضد خود عمل کند و منجر به تقابل و تضاد مداوم نیروهای اجتماعی سنتی و مدرن در کشور شود. این روند در عین حال، مانع تحقق شاخصهایی نظیر پاسخگویی، اجماع‌محوری، مشارکت، قانون‌محوری، کارایی و اثربخشی، عدالت و برابری، مسئولیت‌پذیری و شفافیت در کشور خواهد بود و همواره ثبات سیاسی کشور را به واسطه تقابل موافقان و مخالفان ارزشهای فرهنگی در کشور، دچار خدشه می‌کند. به بیان بهتر؛ توجه به این نکته ضروری است که ارزشهای سنتی در حکمرانی، به طور معمول نقطه عطف مهمی در جریان نوسازی محسوب می‌شوند که همواره بر فرایند «پیشرفت» اثرگذار می‌شوند و فرایندهایی را ایجاد می‌کنند که دوباره ارزشهای سنتی را جایگزین می‌کند. از این منظر به نظر می‌رسد انقلاب ایران را نیز بتوان به نوعی به مثابه چنین جایگزینی معرفی کرد.

به هر روی، هر تحولی برای به انجام رسیدن، نیازمند محیطی مساعد است و این در حالی است که جامعه ایرانی به واسطه فرهنگ دیرینه خود نمی‌تواند در غیاب شاخصهای «حکمرانی خوب»، با سیاستهای نوسازی غربی و ناقصی که از سوی برخی مدیران پیش و پس از انقلاب اسلامی در پیش گرفته شد، تفاهم و سازگاری حاصل کند. به بیان بهتر؛ بسیاری از سیاستگذاری‌های توسعه در کشور اگر چه ممکن است منجر به دگرگونی در شرایط موجود کشور شود و حتی برخی شاخصها را بهبود دهد، اما در تحلیل نهایی فاقد شرایط لازم برای پیشرفت کشور خواهد بود. از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که جامعه ایرانی دارای روند فکری چند هزار ساله یکتاپرستی و بیش از هزار سال منبعث از تفکر شیعی بوده است و نقش برخی از عوامل متافیزیکی نیز در آن قابل انکار نیست. از این رو، بازتعریف مفهوم پیشرفت بر مبنای آموزه‌های حکمرانی خوب، آموزه‌های اخلاقی یکتاپرستی و شیعی، از مهم‌ترین وظایف سیاستگذاران پیشرفت است. در پایان به نظر می‌رسد بتوان بخش عمده‌ای از مجموع تناقضهایی را که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفت، در تحلیل و یادداشتهای تأمل برانگیز میشل فوکو از نگرش غیر فرهنگی به توسعه در ایران پیش از انقلاب، مشاهده کرد:

۱- «رویدادهای اخیر، واکنشی از سوی یک جامعه و فرهنگ است که به نوعی از نوسازی، که در عین حال کهنه‌پرستی است، نه می‌گوید. بدبختی شاه این است که با این کهنه‌پرستی همدست شده است. آری؛ نوسازی به عنوان پروژه سیاسی و به عنوان اساس دگرگون‌سازی جامعه ایران به گذشته تعلق دارد. منظورم فقط این نیست که خطاها و ناکامی‌ها موجب شده است که نوسازی به شکلی که شاه در این اواخر می‌خواست به آن بدهد، محکوم به شکست باشد؛ حقیقت این است که امروزه همه طبقات اجتماع، همه اقدامات بزرگ رژیم را از سال ۱۳۴۱ تا کنون رد می‌کنند... صنعتگران و صاحبان صنایع کوچک ناراضی‌اند؛ زیرا پیدایش بازار داخلی عمدتاً به سود محصولات خارجی بوده است. کاسبهای بازار که شکل امروزی شهرسازی خفه‌شان می‌کند، ناراضی‌اند. طبقه ثروتمند ناراضی است؛ زیرا گمان می‌کرد که نوعی صنعت ملی به وجود خواهد آمد، اما حالا باید به تقلید از کاست حاکم، سرمایه‌اش را در بانکهای کالیفرنیا بگذارد یا صرف خرید مستغلات در پاریس کند. مجموعه این شکستها نوسازی است، که دیگر خریدار ندارد... می‌توان فهمید که چرا مردم ایران به خاندان پهلوی به چشم یک رژیم اشغالگر نگاه می‌کنند؛ رژیم شاه، رژیمی با قد و قیافه و عمر همه رژیم‌های استعماری است که از آغاز این قرن بر ایران حکومت کرده‌اند. پس تنها می‌کنم که این قدر در اروپا از شوربختی‌های حاکم متجددی که برای کشور کهنسالش هم زیاد است، حرف ننمید. در ایران آن که کهنسال است، خود شاه است؛ او پنجاه سال، صد سال، دیر آمده است. او به اندازه حاکمان شکارگر عمر دارد و این خیال از رونق افتاده را در سر می‌پرورد که کشور خود را به زور لاییک کردن و نوسازی فتح کند. امروز کهنه‌پرستی، پروژه نوسازی شاه و ارتش استبدادی او و نظام فاسد اوست؛ کهنه‌پرستی، خود رژیم است.» (فوکو، ۱۳۷۷: ۲۳-۱۹)



منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- بریر، کلر و پیر بلانشه (۱۳۵۸). *ایران انقلاب به نام خدا*. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: سحاب کتاب.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۷). *بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی*. ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی. تهران: دادگستر.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۹). *توسعه و تضاد*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷). *ایرانیان چه رویایی در سر دارند*. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: هرمس.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱). *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*. ترجمه کمال پولادی. تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*. ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین. تهران: امیرکبیر.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه حسین ثلاثی. تهران: علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۳). *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر مرکز.
- Abrahamian, Ervand (1980). "Structural Causes of the Iranian Revolution". *Middle East Research and Information Project Research Reports*, 82 (May).
- Abrahamian, Ervand (1998), *Iran Between Two Revolutions*, Translated to Persian By Ahmad Golmohammadi & Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran, Ney Publication.
- Briere, Claire & Pierre Blanchet (1979) *Iran: The Revolution in the Name of God*, Translated to Persian By Ghasem Sanavi, Tehran, Sahab Ketab.
- Duverger, Maurice (1998), *Precise of Political Sociology*, Translated to Persian By A. Ghazi, Tehran, Dadgostar Publication.
- Foran, John (1999), *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Translated to Persian By Ahmad Tadayon, Tehran, Rasa Cultural Services.
- Foucault, Michel (1998), *What Are the Iranians Dreaming About?*, Translated to Persian By Hosein Masumi Hamedani, Nashr-e Hermes.
- Ghavam, Abdol Ali (1994), *Comparative Politics*, Tehran, the Center for Studing and Compiling University Books in Humanities (SAMT).
- Graham, John; Bruce Amos & Tim Plumptre (2003). "Good Governance in the 21st Century". *Policy Brief*, No 15. Available onlineat:

<http://unpan1.un.org/intradoc/groups/public/documents/UNPAN/UNPAN011842.pdf>

- Halliday, Fred (1978), **Iran dictatorship and Development**, Translated to Persian By Fazlollah Nikayin, Amir Kabir Publication.
- Hantington, Samuel (2003), **Political Order in Changing Societies**, Translated to Persian By Mohsen Salasi, Tehran, Nashr-e Elm.
- Holsinger, Donald and Gary Theisen (1977). “**Education, Individual Modernity, and National Development: A Critical Appraisal**”. *The Journal of Developing Areas*, 11 (3): 315-334.
- Homayoun Katouzian, Mohammad Ali (2004), **Nine Essays on the Historical Sociology of Iran**, Translated to Persian By Alireza Tayyeb, Tehran: Nashr-e Markaz.
- Inkeles, Alex (1973). “**The School as a Context for Modernization, No Metrics Data to Plot**”. *International Journal of Comparative Sociology*, 14 (3): 163–179.
- Kamali, Masoud (2002), **Revolutionary Iran: Civil Society and State in the Modernization Process**, Translated to Persian By Kamal Puladi, Tehran, Markaz Bazshenasi Iran & Islam.
- Kaufmann, Daniel; Aart Kraay & Massimo Masturuzzi. (2010). “**The Worldwide Governance Indicators, Methodology and Analytical Issues**”. *Development Research Group of World Bank*, Available online at: http://www.brookings.edu/~media/research/files/reports/2010/9/wgi%20kaufmann/09_wgi_kaufmann.pdf
- Rafipoor, Faramarz (1997), **Modernization and Conflict**, Tehran, Enteshar Publication Company and Shahid Beheshti University Publication.
- So, Alvin Y (2001), **Social Change and Development**, Translated to Persian By Mahmud Habibi Mazaheri, Tehran, Pazuhehkade-e Motaleat-e Rahbordi (Strategic Studies Center) Publication.

